

موازنه قدرت سیاسی و قدرت اجتماعی



شروین مقیمی /

عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

گرایش غالب در توضیح وضعیت اجتماعات سیاسی از حیث مسائل و معضلاتی که پیش روی آن‌هاست، به تبع غلبه علوم اجتماعی و سیاسی مدرن، عمدتاً حول یک پیش فرض اساسی سامان می‌یابد: اصالت اجتماع یا موضوعیت بالاستقلال «امر اجتماعی» به عنوان امری اساساً قابل تفکیک از «امر سیاسی». در این رویکرد غالب، امر سیاسی همواره به تابعی از امر اجتماعی تبدیل می‌شود. با این حال شیوه دیگری از نگاه به اجتماعات سیاسی وجود دارد که عمدتاً در فلسفه سیاسی قدمایی پذیرفته شده بود و آن عبارت بود از بررسی اجتماعات سیاسی از رهگذر مفهوم «رژیم سیاسی». در این نوع نگاه، امر سیاسی نه فقط اصالت و استقلال دارد بلکه در تحلیل نهایی، تعیین‌کننده مسائل و معضلاتی است که در اجتماع سیاسی وجود دارد. منظور از رژیم سیاسی به هیچ وجه صرف صورت یا شکل حکومت نیست، بلکه آنچه در اینجا اهمیت دارد آموزه‌های بنیادینی است که رژیم سیاسی بر بنیاد آن‌ها، بهترین شیوه زندگی را (از منظر همان رژیم سیاسی) ترویج کرده و به بیان امروزی، سیاست‌های کلی خود را بر پایه آن‌ها تدوین می‌کند. در این میان البته رژیم‌های سیاسی همواره رقبا و هم‌وردانی دارند که می‌کوشند تا آموزه‌هایی بدیل و حتی متعارض را به انحاء مختلف ترویج کنند تا از این طریق بتوانند بر اجتماع سیاسی مزبور اثر بگذارند. چنان‌که پیداست، در اینجا فرض بر این است که آموزه‌های حکمرانان که مقوم یک رژیم سیاسی است، بر نوع نگرش حکومت‌شوندگان تأثیر قطعی دارد. به عنوان مثال اگر آنچه تحت عنوان «ساده‌زیستی» از آن یاد می‌شود در زمره آموزه‌های اصلی یک رژیم سیاسی باشد، آن‌گاه زندگی مبتنی بر رفاه مادی و اقتصادی، همان آموزه بدیل یا متعارضی است که چنان‌چه از سوی رژیم‌های دیگر ترویج گردد، می‌تواند بخشی از پروژه یک رژیم سیاسی برای بقا و تداوم خود را به خطر بیندازد.

از این منظر می‌توان گفت که آموزه‌های رژیم سیاسی برآمده از انقلاب اسلامی ایران، یعنی رژیم یا نظام جمهوری اسلامی، از برخی زوایای بسیار مهم، در تعارض با آموزه‌ها یا ارزش‌های رژیم‌های جدید، به ویژه رژیم‌های لیبرال دموکراتیک غربی است. قوت و قدرت آموزه‌های مندرج در

وضعیت تعارض